

دو فصلنامه مطالعات نقد ادبی / سال سیزدهم
بهار و تابستان ۱۳۹۷ شماره چهل و هفتم

آموزه عفو در گلستان سعدی

پریسا داوری^۱

چکیده

یکی از مفاهیم اخلاقی و انسانی که در متون ادبی ما بسیار بدان پرداخته شده عفو است؛ این موضوع در آثار تعلیمی و عرفانی جایگاه ویژه‌ای دارد. در برخی از متون ادبی به گونه‌ای مستقل و مشخص به این موضوع اشارت شده ولی در گلستان و بوستان سعدی خلاف انتظار، باب مشخصی بدان اختصاص داده نشده و سعدی ضمن حکایاتش به آن گریز زده است. این مقاله به شیوه توصیفی-تحلیلی به موضوع عفو در گلستان سعدی پرداخته است. از نتایج تحقیق بر می‌آید که سعدی نخست عفو و بخشش را صفت خداوند دانسته، آن را به ستاری او پیوند می‌زند و سپس در مواعظش امرا را به عفو توصیه می‌کند. او در گلستان این مطلب را به طور تعمیدی بیشتر در باب اول (سیرت پادشاهان) آورده است. آنچنان که سعدی می‌گوید پادشاهان که اغلب طبعی متلون داشته و احکامی سخت صادر می‌کرده‌اند، عموماً به واسطه گری دیگران از مغضوب گذشته‌اند، حال گاه به شنیدن سخنی ظریف یا لطیفه‌ای که به طبع ملوکانه موافق آمده است یا دفاعیه و استدلال شخص مغضوب یا کسی دیگر یا دیدن رفتاری از او. سعدی عفو را صفت مردان خدا می‌داند و در باب اخلاق درویشان دو حکایت در تأیید این سخن می‌آورد. نکته قابل توجه اینکه او با همه توصیه‌هایش بر عفو، برخی گذشته‌ها را از جمله در مورد ظالمان و کارگزاران فاسد، ناروا و اشتباه حکام می‌داند.

کلیدواژه‌ها: عفو، سعدی، گلستان، حکایت

۱- استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهاقان parisa.davarii@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۲/۹ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۳/۵

۱- مقدمه

۱-۱- بیان مسأله

عفو در اندیشه اسلامی جایگاه خاصی دارد و در آیات و روایات بر آن تأکید فراوانی شده است چنانکه در متون دینی و عرفانی ما به بیان ارزش و جایگاه عفو و آثار مثبت آن در جامعه و فرد پرداخته‌اند. عفو جزء فضایل اخلاقی محسوب می‌شود و دارای آثار و فوایدی است که از لحاظ رشد روانشناختی و تربیتی فرد و جامعه اهمیت فراوانی دارد. این موضوع در حوزه‌های مختلف علوم انسانی قابل بحث است و بیشتر تحقیقاتی هم که درین موضوع نوشته شده در حوزه علم اخلاق، روانشناسی، جرم‌شناسی و حقوق است. در متون ادب فارسی نیز به این مسأله توجه خاصی شده بویژه در آثار کسانی چون سعدی که تعلیم و پرداختن به فضایل و رذایل اخلاقی، جزء ویژگی آثار اوست که البته تاکنون کسی بدان نپرداخته است.

۱-۲- پیشینه تحقیق

در موضوع عفو و گذشت چندین مقاله نگاشته شده که بیشتر مربوط به رشته علوم تربیتی و از منظر سلامت روان است همچون: «بررسی رابطه بین عفو و گذشت و سلامت روانی در دانشجویان علوم پزشکی» از باقر غباری بناب و همکاران (مجله روانشناسی و علوم تربیتی، تابستان ۱۳۸۷) و یا از دیدگاه حقوقی و جرم‌شناسی و قضایی است چون: «گذشت متضرر از جرم و آثار آن» از کریم نجفی (مجله دادرسی، اسفند ۱۳۸۴) یا «تأثیر عفو در تکرار جرم» از علی اصغر شریف (مجله کانون و کلا، تیر ۱۳۳۶) و یا از منظر اسلام و ادیان است مانند «عفو در قرآن کریم» از اصغر افتخاری و روح‌الله فرهادی (مجله پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، تابستان ۱۳۹۱) یا «جایگاه عفو و صلح در آموزه‌های دینی» از فاطمه زمانیان (مجله مطالعات ادبیات، عرفان و فلسفه، تابستان ۱۳۹۵) و «خاستگاه مدارا و عفو از دیدگاه قرآن و حدیث» از جواد ایروانی (مجله الهیات و حقوق، پاییز ۱۳۸۴) و تنها مقاله مربوط به گلستان

آموزه عفو در گلستان سعدی ۱۳۹۱۱۱

«بررسی مسائل فقهی و حقوقی در گلستان سعدی» (۱۳۹۲) از روح الله خادمی است که این پژوهش نیز نگاهی حقوقی به عفو دارد.

پایان‌نامه‌هایی هم که به این موضوع مربوط می‌شود بیشتر در حوزه حقوق است مگر «تساهل و تسامح در کلیات سعدی» پایان‌نامه کارشناسی ارشد هلاله نعلی (۱۳۸۸) البته در مورد گلستان سعدی مقالات و پایان‌نامه‌های بسیاری نوشته شده ولی ربطی به موضوع این پژوهش ندارد؛ بدین ترتیب تاکنون در هیچ تحقیقی به بررسی عفو در گلستان سعدی پرداخته نشده است. نگارنده به دلیل وجود شواهد بسیار این مطلب در متون ادبی به طور عام و در سخن سعدی به شکل خاص، تنها گلستان سعدی را به عنوان بستر پژوهش در نظر گرفت.

۱-۳- ضرورت تحقیق

عفو در گلستان سعدی در مفهوم حقوقی آن مطرح شده است. پرداختن سعدی به این موضوع با توجه به قدرت مطلقه شاه یا حاکم و لازم‌الاجرا بودن حکم او و از سویی نبودن آیین دادرسی در روزگار سعدی و بویژه پرداختن به آن در باب سیرت پادشاهان، نشان از هوشیاری و تعمد او در انذار و آگاهی شاهان است. با وجود این ظرائف، تحلیل عفو در حکایات گلستان بخش دیگری از فراست سعدی را در طرح موضوعات اجتماعی و نقد سیاسی و برگ دیگر از ادبیات انتقادی و تعلیمی را به مخاطب نشان می‌دهد.

۲- بحث

۱-۲- **واژه عفو:** عفو به فتح عین (مصدر و اسم مصدر عربی) در لغت آمرزیدن و درگذشتن از گناه و عقوبت ناکردن مستحق عذاب است و در زبان عربی «عَفُوًّا» را صفت کسی قرار می‌دهند که توانایی انجام دادن عمل مقابل را داشته باشد. (دهخدا).

عفو در اندیشه اسلامی جایگاه خاصی دارد و در آیات بسیاری بر آن تأکید شده است چنانکه کلمه عفو و متعلقاتش در قرآن هجده بار به کار رفته است؛ خود کلمه دو بار آمده؛ یک جا بدان توصیه شده: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (الاعراف، ۱۹۹) و

۱۴۰۱ // دو فصلنامه مطالعات تداویبی / سال سیزدهم، بار و تابستان ۱۳۹۷ شماره پهل و نهم

جای دیگر جزء آنچه اتفاق می‌کنند دانسته شده است: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوُ» (البقره، ۲۱۹) و خداوند پنج بار به داشتن این صفت توصیف شده است: «إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌ غَفُورٌ» (الحج، ۶۰)، نیز: (المجادله، ۲، ۴۳؛ النساء، ۱۴۹ و ۹۹) و بقیه صورتهای فعلی عفو است:

عفا، عفوا، عفوا، تعفوا، تعف، يعف، يعفوا، يعفوا، ليعفوا، يعفون، اعف، اعفوا، عفى

عفو موضوع بسیاری از روایات نیز هست چنانکه روایات بسیاری از پیامبر اکرم در این زمینه نقل شده از جمله: «الْعَفْوُ أَحَقُّ مَا عُمِلَ بِهِ»: گذشت شایسته‌ترین کاری است که می‌توان انجام داد. (نهج الفصاحه، ۳۸۳)، «مَنْ عَفَا عِنْدَ الْقُدْرَةِ عَفَا اللَّهُ يَوْمَ الْعُسْرَةِ» (همان، ۵۲۶)؛ حضرت علی (ع) نیز سخنان بسیاری درباره عفو دارد از جمله: «أولى الناس بالعفو أقدرهم على العقوبه»: سزاوارترین مردم به عفو کردن تواناترینشان به هنگام کیفر دادن است. (نهج البلاغه، حکمت ۵۲)، «إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ»: اگر بر دشمن دست یافتی، بخشیدن او را شکرانه پیروزی قرار ده. (همان، حکمت ۱۱)

عفو در امثال و حکم نیز کاربرد دارد: العفو عند القدرة، در عفو لذتی است که در انتقام نیست، رقم یا قلم عفو کشیدن (دهخدا، ذیل عفو)

در متون دینی و عرفانی ما نیز به بیان ارزش و جایگاه عفو و آثار مثبت آن در جامعه و فرد پرداخته‌اند، عفو جزء فضایل اخلاقی محسوب می‌شود و در متون ادبی نیز از مفاهیم تعلیمی پر کاربرد است.

این کلمه گاه در تداول برخی از شاعران فارسی زبان به ضم دوم (بر وزن سبو) آمده است و هنوز در خراسان چنین تلفظ می‌شود. نمونه:

پس از نماز دگر روزگار آدینه
نیزد خور که گناهان عفو کند ایزد
(منوچهری، ۱۳۸۱، ۲۱)

عفو کردم از وی عمل‌های زشت
به فضل خودم آرمش در بهشت
(سعدی، ۱۳۶۹، بوستان، باب چهارم، ۱۱۸)

۲-۲- واژه گذشت

با وجود آنکه امروزه واژه عفو و گذشت پیوسته مترادف با یکدیگر به کار می‌روند و در آثار ادبی عفو از مفاهیم پرکاربرد است ولی در متون ادبی ما کلمه گذشت، مترادف عفو نیست؛ گذشت هرگاه اسم است به معنی گذرگاه آمده است و حتی در معنای حرف اضافه غیر و بجز:

گذشت از پرسیتیدن کردگار بجز خواب و خوردن ندارند کار
(نظامی، ۱۳۸۷، اسکندرنامه، ۸۸۱)

و نزدیک به زمان ما در معنای جوانمردی و اغماض به کار رفته است ولی گذشت در متون ادبی اغلب به عنوان فعل و در معانی متعددی غیر از عفو آمده (مگر اینکه با فعل کمکی کردن آمده باشد) از جمله عبور کردن، رد شدن، گذر کردن:

گذشتی ز سوراخ پیل ژیان تنش را ز تنگی نکردی زیان
(فردوسی، ۱۳۸۷، ۱۱۰۸/۲)

گذشت از قضا بر یکی کوهسار که بود از بسی گونه در وی شکار
(نظامی، ۱۳۸۷، اسکندرنامه، ۸۰۸)

سائلی بگذشت و گفت این گریه چیست نوحه و زاری تو از بهر کیست؟
(مولوی، ۱۳۸۶، دفتر ۵، ۷۴۲)

چه خوش گفت بهلول فرخنده خوی چو بگذشت بر عارفی جنگجوی
(سعدی، ۱۳۸۹، بوستان، ۳۱۶)

سپری شدن:

به بانگ دهل خواجه بیدار گشت چه داند شب پاسبان چون گذشت
(همان، ۳۶۹)

تمام شدن:

به ناچار یک روز هم بگذری تو اگر چند ما را همی بگذرانی

۱۴۲ // دوصلنامه مطالعات تعدادی / سال سیزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۷ شماره پهل و نهم

(منوچهری، ۱۳۸۱، ۱۳۸)

جاری بودن:

برین چه می گذرد دل منه که دجله بسی پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد

(سعدی، ۱۳۸۹، قصیده، ۷۱۰)

مردن:

سکندر که بر عالمی حکم داشت در آن دم که بگذشت و عالم گذاشت

(سعدی، ۱۳۸۹، بوستان، ۳۸۶)

بالا تر رفتن از یک حد و تفوق یافتن:

گذشته به هر دانشی از پدر زلشکر به مردی بر آورده سر

(فردوسی، ۱۳۸۷، ۱ / ۸۵۶)

چون گذشت آن نوش و جوش و آن سماع روز گشت و جمله گفتند الوداع

(مولوی، ۱۳۸۶، دفتر ۲، ۲۰۲)

تخطی کردن و انحراف:

نگردم همی جز به فرمان اوی نیارم گذشتن ز پیمان اوی

(فردوسی، ۱۳۸۷، ۲ / ۱۱۷۶)

و در مفهومی نزدیک به عفو، در متون قدیم هم به معنی نادیده گرفتن، دل کندن، صرف نظر کردن و چشم پوشی حسی (نه معنوی) آمده است^۱:

زاوصاف خود گذشتم و ز خود برهنه گشتم زیرا برهنگان را خورشید زیور آمد

(مولوی، ۱۳۷۷، غزلیات، ۱ / ۳۴۳)

چو حافظ در قناعت کوش و زدنیای دون بگذر که یک جو منت دونان دو صد من زر نمی ارزد

(حافظ، ۱۳۷۳، غزل، ۱۵۱)

۱- گذشت درین معنی در دیوان شمس بسیار بیش از سایر متون به کار رفته است.

آموزه عفو در گلستان سعدی ۱۴۳۱۱۱

البته گذشتن به این معنی بیشتر به صورت فعل پیشوندی «اندر گذشتن، در گذشتن یا برگزشتن» می‌آید^۱ و اغلب معانی‌ای که برای فعلِ گذشتن در متون ادبی آورده‌ام شامل این افعال پیشوندی هم می‌شود.

تو نیز ای عجب هر که را یک هنر	بینی ز ده عیش اندر گذر
(سعدی، ۱۳۸۹، بوستان، ۳۶۳)	
زمانه به شمشیر ما راست گشت	غم و رنج و ناخوبی اندر گذشت
(فردوسی، ۱۳۸۷، ۲/۱۲۱۰)	
شنیدم که عیسی در آمد زدشت	به مقصوره عابدی برگزشت
(سعدی، ۱۳۸۹، بوستان، ۳۰۰)	

۲-۳- عفو در سخن سعدی

اگرچه بر خلاف انتظار عموم سعدی باب مشخصی را در آثارش به موضوع عفو اختصاص نداده ولی در گلستان و بوستان بارها به موضوع عفو پرداخته‌است چنانکه در بوستان از همان بیت دوم به این مطلب اشاره می‌کند و عفو کردن را صفتِ حق دانسته، او را به این صفت می‌ستاید:

خداوند بخشنده دستگیر
کریم خطابخش پوزش پذیر

(سعدی، ۱۳۸۹، بوستان، ۲۰۱)

و در باب اول به مناسبت‌های مختلف در مورد غریبان فتنه‌گر، حاکمان معزول و...شاه را به بخشش توصیه می‌کند و خدا ترسی را شرط حکومت‌داری‌اش می‌خواند. از آنجا که پرداختن دقیق به این مطلب در بوستان به مقاله مفصل جدایی نیاز دارد، چه در هر باب مطالبی به طور غیر مستقیم درین مورد هست بنابراین نویسنده تنها درین نوشتار نخست به مصادیق عفو در قصاید سعدی و سپس به همین مفهوم در گلستان که به طرز غیر مستقیم و معمولاً بدون استفاده از کلمه عفو بارها از آن سخن گفته، پرداخته‌است.

۱- سعدی در گلستان فعل درگذشت را به همین معنا آورده است: «ملک از سر خون او درگذشت»

سعدی در قصاید هم اشارات بسیاری به عفو دارد. او در مواعظ به صورت مشخص از کلمه عفو استفاده کرده است و با صراحت به این موضوع می پردازد اولاً در مدح خداوند، او را به بخشایش کردن می ستاید:

خواهندگان در گه بخشایش توآند سلطان در سرادق و درویش در عبا

(همان، مواعظ، ۷۰۱)

و به دعا ازو بخشایش می خواهد که:

کافتادگان شهوت نفسیم دست گیر ارفق بما تجاوز و اغفر لمن عصا

(همان، ۷۰۲)

یارب خلاف امر تو بسیار کرده ایم

و امید بسته از کرمت عفو ما مَضی

و آن را به ستاری اش مربوط می کند

چشم گناهکار بود بر خطای خویش چشم گناهان ما بیوش
یارب به لطف خویش گناهان ما بیوش همواره از تو لطف و خداوندی آمده است
ما را ز غایت کرمت چشم بر عطا روزی که رازها فتد از پرده بر ملا
از ما چنانکه درخور ما فعل ناسزا

(همان، ۷۰۳)

و اصلاً عفو با ستاری او پیوسته قرین است:

اینهمه پرده که بر کرده ما می پوشی فعلهایی که زما دیدی و نپسندیدی
گر به تقصیر بگیری نگذاری دیار به خداوندی خود پرده بیوش ای ستار

و اگر چه به شیوه اشاعره می اندیشد که عفو کردن یا عفو نکردن در ید قدرت اوست می گوید:

عدلست اگر عقوبت ما بی گنه کنی لطفست اگر کشی قلم عفو بر خطا
یا دولتاه اگر به عنایت نظر کنی واخجلتاه اگر به عقوبت دهد جزا

(همان، ۷۰۳)

بخشنده ای که سابقه فضل و رحمتش ما را به حسن عاقبت امیدوار کرد

(همان، ۷۱۲)

آموزه عفو در گمان سعدی ۱۴۵

سعدی تنها خدا را برازنده صفت عفو کردن می‌داند چه شاهان هم به بخشایش او محتاجند:

چنین گذشت که دیگر امید خیر نماند مگر به عفو خداوند منعم متعال
من آن ظلوم جهولم که اولم گفتمی چه خواهی از ضعفا ای کریم و از جهال
(همان، ۷۳۱)

و برای جلب عفو و بخشش او، تضرع را توصیه می‌کند:

عمرت برفت و چاره کاری نساختی اکنون که چاره نیست به بیچارگی بیا
(همان، ۷۰۳)

مهمترین و چشمگیرترین سخن سعدی درباره عفو در قصاید، توصیه‌هایش به حاکمان و امرا در این مورد است؛ این مطلب وقتی برجسته و قابل توجه‌تر می‌شود که همه می‌دانیم این ویژگی قصاید سعدی است که در آن به دور از مقدمات مرسوم در قصیده، به اصل مطلب می‌پردازد و به دعاها و ستایش‌های غیر عقلانی و چاپلوسانه معمول شعرای دیگر نیازی نمی‌بیند و یکی از نکاتی که مستقیم و به صراحت حاکم را به آن می‌خواند نیز همین عفو است:

عذرخواهان را خطاکاری ببخش زینهاری را به جان ده زینهار
(همان، ۷۲۴)

و با توجه به تفکر اصلی و شهره سعدی در دعوت کردن همه به نیکامی، بر آنست که یکی از عواملی که باعث این نام نیکو می‌گردد، بخشش و عفو است چنانکه در مدح اتابک مظفرالدین سلجوقشاه گفته:

جهان نماند و آثار معدلت ماند به خیر کوش و صلاح و سداد و عفو و کرم
خطای بنده نگیری که مهتران ملوک شنیده‌اند نصیحت ز کهتران خدم
(همان، ۷۳۴)

و از آنجا که ملوک هم بنده این خاک درند و به غنی مطلق محتاج‌ترند، در قصیده معروف «به نوبتند ملوک اندرین سپنج سرای» می‌گوید:

اگر توقع بخشایش خدایت هست به چشم عفو و کرم بر شکستگان بخشای

(همان، ۷۴۶)

پرداختن به بحث عفو و خطابخشی در هر یک از آثار سعدی مجال جداگانه‌ای می‌طلبد و مولف در این مجال تنها به گلستان او پرداخته است.

۲-۴- عفو در گلستان

پیش از پرداختن به مصادیق عفو در گلستان ذکر نکاتی ضروری است:

۱- بر خلاف آنچه از سعدی یا آدمی شبیه او تصور می‌شود که چون به اغلب رذائل و محاسن اخلاقی به شکل مشخص در آثارش - بخصوص در بوستان و گلستان- پرداخته حتماً در مورد عفو هم باید به صورت پند و توصیه و در جایی ویژه سخن گفته باشد، سعدی درین دو اثر بجز موارد نادری، اغلب غیر مستقیم به این مهم پرداخته است. چنانکه می‌دانید از حکایات سعدی تنها یک مفهوم و پیام اصلی بر نمی‌آید؛ گاه چنان استادانه حکایت می‌گوید که با اینکه آن حکایت در یک باب خاص آمده است، جز قالب آن با موضوع آن باب مربوط نیست و نکات تعلیمی و حکمی بسیار زیبایی دیگری در آن نهفته یا از آن بر می‌آید که خواننده را شگفت زده می‌کند؛ انتخاب این اثر (گلستان) هم به عنوان بستر این موضوع توسط نویسنده به همین دلیل بوده است.

۲- در برخی از حکایات مرتبط با عفو، پایان حکایت و سرنوشت شخصیت‌ها معلوم نمی‌شود زیرا غرض طرح مسأله عفو و بخشش و رفتار آدمها درین شرایط (چه مغضوب، چه غضب کرده) است و اصلاً نمی‌شود حکایات سعدی را حاوی یک پیام اصلی دانست بلکه عین خود زندگی است که از دیدگاههای مختلف می‌توان بدان نظر کرد و این طرح موضوع خود اهمیت موضوع را می‌رساند.

۳- موضوع عفو در گلستان عمدتاً در باب سیرت پادشاهان آمده و اغلب هم غیر مستقیم به این موضوع پرداخته شده است که بی شک مهم‌ترین دلیلش این است که حکم شاه لازم‌الاجرا بوده و سخت تغییر می‌کرده است و حتی طرح و نقدش هم به صراحت کسی چون سعدی نیاز

آموزه عفو در گلستان سعدی \\\ ۱۴۷

داشته و اصلاً در بسیاری حکایات بی آنکه بحث عفو یا ماجرای خاصی از بی گذشتی شاه مطرح باشد، قصه بر سر ترس از شاه و حکم و عقوبت خشم اوست مثلاً در حکایت وزرای نوشیروان که او در مصالح ملک با آنها مشورت می کند، بزرگمهر به این دلیل رای ملک را اختیار می کند که:

خلاف رای سلطان رای جستن به خون خویش باشد دست شستن
(همان، ۶۴)

۴- از بسیاری از حکایات گلستان در موضوع عفو می توان به آگاهی سعدی از مسائل فقهی و حقوقی پی برد چه می دانیم که او در بزرگترین دانشگاه روزگار خود (نظامیه بغداد) درس خوانده و دروس دینی از مهمترین علوم عصر او و فقه از شاخه های آن بوده است. سعدی در خلال برخی از این حکایات مستقیماً به احکام حقوقی اشاره می کند برای نمونه در حکایت ۱۴ از باب دوم که: «درویشی را ضرورتی پیش آمد گلیمی از خانه یاری بدزدید. حاکم فرمود که دستش به در کنند. صاحب گلیم شفاعت کرد که من او را بحل کردم. گفتا به شفاعت تو حد شرع فرو نگذارم. گفت: آنچه فرمودی راست گفتمی ولیکن هر که از مال وقف چیزی بدزدد، قطعش لازم نیاید...» (سعدی، ۱۳۸۹، ۷۷)؛ آنچه حاکم و صاحب مال می گویند مطابق قانون مجازات اسلامی است (ماده ۱۹۷ - ۲۰۳) چه سرقت در آنجا تعریف دارد و حکم دست بردن به هر سرقتی تعلق نمی گیرد و از طرفی حاکم شرع اگر صاحب مال قبل از دادرسی، دزد را حلال نکرده باشد، باید حد شرع را اجرا کند.

سعدی در حکایت ۱۹ از باب پنجم گلستان، ماجرای قاضی همدان که «با نعلبند پسری سرخوش بود» و والی حکم می کند که وی را از بلندی به پایین اندازند، نیز به یکی از ۵ حکم مجازات لواط در فقه اسلامی اشاره کرده است^۱ (عاملی، ۱۳۷۴، ۳ / ۳۲۱؛ نقل از خادمی، ۱۳۹۲، ۶۳۲،

۱- سعدی در جدال سعدی با مدعی هم به مجازات سنگسار برای لواط گر اشاره کرده است.

۵- حکایات مربوط اغلب به عفو و بخشش مجرم ختم می شود (مثل قاضی همدان گرچه او نیز به «این گناه نه تنها من کرده ام» استناد می کند). در آگاهی سعدی از حقوق اسلامی شک نیست اما وقتی با وجود قوانین جزایی معلوم در مورد مفاسد و جرائم (که سعدی هم به خوبی از آن مطلع است و حتی آن احکام را به زبان می آورد)، حکایت با عفو تمام می شود چنین برداشت می شود که «سعدی با دید هنری والای خود چنان آنها را به تصویر کشیده است که در بعضی موارد قبح آن از بین رفته است» (خادمی، ۱۳۹۲، ۶۲۹) و به نظر می رسد این پایان خوش، با وجود تعصبات مذهبی سعدی که در چند جای دیگر گلستان می بینیم مناسبتی ندارد و از سعدی بعید است مگر اینکه بپذیریم و خود را قانع کنیم که اولاً این موارد از فساد اجتماعی روزگار سعدی حکایت می کند و آثار او نیز همچون بسیاری از آثار ادبی چه نویسنده و شاعر آگاهانه به این کار دست زده باشد یا نه، آیینۀ اجتماع روزگار اوست و از آنجا که سعدی به صراحت بیان و بی پروایی در طرح مشکلات اجتماعی معروف است، از خواندن گلستان با این دیدگاه می توان به انواع مفاسد آن روزگار: زنا، لواط، دزدی، شرب خمر، قتل، غش در معامله و... پی برد. از سوی دیگر می توان از مفاسد بسیاری که در دادرسی های عصر او وجود داشته (برای مثال قاضی اش به کشتن بی گناهی فتوی می دهد چه «خون یکی از رعیت ریختن سلامت پادشاه را روا باشد» (سعدی، ۱۳۸۹، ۵۷) آگاه شد یعنی نقد آیین دادرسی در آن عهد و شاید درست تر باشد که بگوییم در این حکایت و مانند آن، مسأله عفو برای سعدی از جرم مهمتر است و از آنجا که او اهل صلح و مداراست با عفو خوشتر است تا مجازات که به نظر نویسنده این شاید از یکسونگری سعدی است که منجر به این نمونه های عفو بیجا و خلاف قوانین اسلامی می شود که با وجود آنکه اغلب، «دایره دید او را مقررات استوار شرعی محدود می کند» (دشتی، ۱۳۸۰، ۳۷۰) ولی قضیه را یک طرفه می بیند^۱ و شاید از خوش بینی اوست چنانکه به قول علی دشتی سعدی «جنبه خوب قضایا را می بیند» (همانجا)

۱- چنانکه در حکایت روبه بی دست و پا «شیر بر حسب اراده خداوند شغالی را صید کرده و بدانجا آمده تا از پس مانده او روباه بی

آموزه عفو در گلستان سعدی // ۱۴۹

با وجود همه احتمالات فوق به نظر می‌رسد «سعدی گاهی در نشر مبادی اخلاقی قضیه را فی حد ذاته بحث می‌کند» (دشتی، ۱۳۸۰، ۳۹۳) یعنی فارغ از مجازات جرائم حکایات بر «عفو» متمرکز است و در شرایطی که سامان و قانونی در کار نیست «برای سعدی و هر کسی که خواهان بهروزی اجتماع است راهی جز دعوت مردم به آدمیگری و نیکوگری نمی‌ماند» (هخامنشی، ۲۵۳۵، ۱۵۴) البته این یک نکته را هم باید در نظر داشته باشیم که شاید سعدی در بسیاری از توصیه‌ها و سخنانش مطابق ذوق عمومی عمل می‌کند زیرا قرار است بر آنها اثر بگذارد و پرداختن به عفو و ختم به خیر شدن حکایات مربوط به عفو در گلستان هم تابع همین نکته است حتی اگر جرائمی که در این حکایات نقل می‌کند مجازاتی معین داشته باشند.

به هر روی این مطلب به هر دلیلی که باشد باعث تناقض در برخی سخنان او شده است چنانکه بررسی اندیشه‌های سعدی در موضوعات دیگری هم گاهی مخاطب را دچار تضاد می‌کند و سؤال بزرگی برایش پیش می‌آید که مثلاً آیا سعدی «چون متدین است اینقدر طرفدار نظم و سلامت اجتماع است و یا چون علاقه به انتظامات اجتماعی دارد مقررات دینی را ترویج می‌کند» (همان، ۳۹۲)؛ هرچند از دید برخی پژوهشگران پاسخ این پرسش هم گرهی از جهان بینی سعدی باز نمی‌کند زیرا با فرض اصلی یا تبعی بودن هر یک از این دو مسأله، باز با تناقضات بسیاری در سخن سعدی مانند ماجرای «آب چاه نصرانی» مواجهیم (نک: هخامنشی، ۲۵۳۵، ۹۷)

از بررسی حکایات گلستان که در آن عفو و گذشت موضوعیت داشته، به چند نکته کلیدی می‌توان دست یافت.

۲-۴-۱- نقش میانجی و واسطه در عفوها بسیار چشمگیر است

دست و پا روزی یابد و ابداً به فکر شغال نمی‌افتد که به چنگال شیر اسیر شده و جان داده و حال آنکه او هم جاننداری بوده است و باید از بخشندگی خداوند نصیبی داشته باشد» (سعدی، ۱۳۸۹، ۳۷۶)

با فضایی که سعدی از استبداد شاهان ترسیم می‌کند، نقش پایمرد و به زبان امروز میانجی در تغییر حکم شاه و دستور به عفو برجسته‌تر است و معلوم می‌شود که چرا موضوع عفو در گلستان بیشتر در باب اول طرح شده‌است تا هم مسأله عفو بازگو شود و هم رفتار مصادر قدرت نقد شود.

اینک با بررسی و بازگویی حکایات مربوط به عفو در گلستان به نقش پررنگ این جماعت می‌پردازیم.

در حکایات گلستان عموماً کسی واسطه عفو و بخشش می‌شود و خود شاه متنبه یا پشیمان نمی‌شود یا با تأمل به این مهم دست نمی‌زند چنانکه در حکایت اول از باب اول: حکایت پادشاهی که به کشتن اسیری اشارت کرد و بیچاره در آن نومییدی دست از جان شسته، دشنام دادن گرفت و وزرا در مورد سقط گفتن او نظر دادند و سرانجام پادشاه دروغ مصلحتی یکی از وزرا را در مورد او پسندیده‌تر داشت. البته درین قصه سرانجام معلوم نمی‌شود که آن جوان را بخشیدند یا نه؛ ولی از فحوای حکایت و روش پادشاه بر می‌آید که او چون می‌داند که دنیا بسیار کس چون او را پرورده و کشته، به عفوش رضا می‌دهد. (سعدی، ۱۳۸۹، ۳۷ / ۳۸)

- در حکایت چهارم همین باب هم پادشاه به کشتن فرزند رئیس دزدان مثال داد ولی به نظر جمع گوش کرد و او را زنده نگه داشت گرچه سرانجام سخن او درست از آب در آمد و بر حسن رای ملک آفرین خواندند که: «ابر اگر آب زندگی بارد/هرگز از شاخ بید بر نخوری» البته تا همین جا رد پای عفو شاه به شکلی نامحسوس دیده می‌شود که به اعتماد نظر وزرا، جان کودک را به او می‌بخشد ولی در ادامه گرگ‌زاده گرگ می‌شود و درایت شاه معلوم همگان می‌شود تا شاید سعدی ثابت کند که عفو بی مورد هم باعث دردسر می‌شود و شاهان می‌دانند چه می‌کنند و در برخی تصمیمات یا در برخی از آنان عقلانیتی هم هست شاید هم می‌خواهد به این سبب، جماعت شاهان را به این مهم دعوت کند؟!!

آموزه‌های غنودگستان سوری ۱۵۱۱۱۱

- در حکایت سی و سوم این باب نیز پادشاه به میانجی‌گری و پایمردی بزرگان، از خون یکی از زیردستانش می‌گذرد؛ البته سعدی در آنجا عفو شاه را محل توجه نمی‌داند بلکه کار بزرگان را که با شکر و تعریف از سیرت خوب آن شخص، او را از عقاب ملک نجات دادند می‌ستاید که:

تادل دوستان به دست آری بوستان پدر فروخته به
پختن دیگ نیکخواهان را هر چه رخت سراسر سوخته به
(همان، ۶۵)

یعنی میانجی عفو شدن را می‌ستاید و این پیام و نکته چشمگیر این حکایت است، گو اینکه باب در مورد سیرت پادشاهان است و این یکی از زیرکی‌های سعدی در طرح مسائل مهم در قالبی دیگر است.

- حکایت آن کنیز چینی که شاه در مستی چون با او جمع نیامد، به خشم او را به سیاهی بخشید نیز ازین جمله است که خود بخشید و چون کنیزک را بعد از مستی نیافت، دستور داد تا با آن سیاه از بام به قعر خندقش اندازند. وزیر شفاعت کرد که «سایر بندگان و خدمتگاران به نوازش خداوندی متعودند» یعنی مهم نیست که شاه خشم گرفته و به ظلم فرمانی داده؛ عفو متوقع زیردستان است، نه رسم شاهان؛ شاه از لطیفه وزیر در مورد سیاه خوشش آمد که او حق داشته که مهر کنیز را بردارد چه:

تشنه سوخته در چشمه روشن چو رسید تو مپندار که از پیل دمان اندیشد
(همان، ۶۹)

و سیاه را به وزیر و کنیز را - چون نیم‌خورده می‌یابد - به سیاه بخشید یعنی؛ بخشش شاه استدلال عقلی ندارد بلکه از ظرافتی است که وزیر (از آنجا که رگ خواب شاه را می‌داند) در گفتن مسأله به خرج می‌دهد که:

تشنه را دل نخواهد آب زلال نیم‌خورد دهان گندیده
(همانجا)

- در حکایت هفدهم هم خود سعدی واسطه عفو می شود؛ قصه کسی که به دلیل رفتار بد یکی از درویشان، مقرری شان را قطع می کند و سعدی با درایت و با این استدلال قوی او را به عفو می خواند که:

چو کعبه قبله حاجت شد از دیار بعید روند خلق به دیدارش از بسی فرسنگ
ترا تحمل امثال ما بیاید کرد که هیچ کس نزند بر درخت بی بر سنگ
(همان، ۵۵)

در اینجا ظرافت سعدی در تهییج کسی به گذشت از خطای دیگری، قابل توجه است یعنی نوعی تعریف از او و طرح موضوع به شیوه ای زیرکانه، تا او را مجبور به گذشت کند یعنی راه را بر هر بهانه بر او می بندد.

۲-۴-۲- گاه دفاعیه متهم یا مغضوب باعث عفو او می شود.

گاه ظرافت و استدلال و سخنوری خود متهم (خاطی/مجرم/به بند دچار شده) و مغضوب باعث گذشت غضب کرده شده، احساسات او را تحریک می کند و عموماً چون خالی از حکمت و حجتی عاقلانه نیست، او را بر عفو تهییج می کند؛ چنانکه جوانی که قرار است زهره اش، مرض هایل پادشاه را مداوا کند، چون در لحظات پایان عمرش تبسم می کند و شاه علت آن را می پرسد می گوید: «ناز فرزندان بر پدران و مادران باشد و دعوی پیش قاضی برند و داد از پادشاه خواهند، اکنون پدر و مادر به علت حطام دنیا مرا به خون در سپردند و قاضی به کشتن فتوی داد و سلطان مصالح خویش اندر هلاک من همی بیند، بجز خدای عزوجل پناهی نمی بینم

پیش که برآورم ز دستت فریاد هم پیش تو از دست تو گر خواهم داد
(همان، ۵۸)

سلطان آب در دیده می گرداند و هلاک خویش را از خون بی گناهی ریختن اولی می داند. سعدی به اینجای حکایت که می رسد، فرصت طلبانه می گوید یکی از استدلالهای غضب کرده برای عفو مغضوب باید درک حال او و پیش بینی او از آینده نامعلومی باشد که در آن ممکن

آموزه‌های غنودر گلستان سعدی ۱۵۳۱۱۱

است موقعیت‌ها عوض شود و همین شخص جای آن بیچاره را پیدا کند، تا علتی دیگر را بر باور و توصیه‌هایش بر عفو بازگو کند:

همچنان در فکر آن بیتم که گفت پیلبانی بر لب دریای نیل
زیر پایت گر بدانی حال مور همچو حال تست زیر پای پیل
(همانجا)

- همچنین در حکایت آن بی‌گناه که شاه به کشتن او فرمان داد و سخن حکیمانه‌اش، شاه را به عفو دعوت کرد که گفت: «ای ملک به موجب خشمی که ترا بر من است، آزار خود مجوی که این عقوبت بر من به یک نفس به سر آید و بزه آن بر تو جاوید بماند» (همان، ۶۳) و ملک از سر خون او برخاست.

عموماً در حکایات اینچنین، پادشاهان که به قول سعدی «وقتی به سلامی برنجند و دیگر وقت به دشنامی خلعت دهند» (همان، ۵۰) با وجود تلون مزاجشان، به یک سخن ظریف و طنز، تغییر عقیده داده، از سر خون یا مجازات کسی می‌گذرند چنانکه در حکایت آن شیاد که گیسوان بافت که علوی است و با قافله حجاز به شهر آمد که از حج می‌آید و قصیده‌ای از انوری، پیش ملک برد که من گفته‌ام، می‌خوانیم که شاه چون دریافت این همه ادعا بوده است «فرمود تا بزنندش و نفی کنند تا چندین دروغ درهم چرا گفت.» شیاد با زرنگی فرصت خواست تا سخن پایانی‌اش را بگوید که:

گریبی گرت ماست پیش آورد دو پیمانہ آبست و یک چمچه دوغ
اگر راست می‌خواهی از من شنو جهان‌دیده بسیار گوید دروغ

و ملک فرمود تا آنچه مأمول اوست مهیا دارند و به خوشی برود. (همان، ۶۵)

البته سعدی در جای دیگر می گوید: «ظرافت بسیار کردن هنر ندیمان است و عیب حکیمان». این سخن سعدی از واقع اندیشی او بر می آید و حکایاتی که مصداق تأثیر سخن این ندیمان در عفو شاه بر زبردستان است، مؤید این مطلب است.^۱

– حکایت آن بنده عمرولیت که گریخته بود و به غرض وزیر و اشارت او، شاه به کشتن او فرمود و او از شاه خواست که «اجازت فرمای تا وزیر را بکشم آنکه به قصاص او بفرمای خون مرا ریختن تا بحق کشته باشی» (همان، ۵۸) و وزیر از ترس شاه خواست که او را ببخشد (البته مثل همه ندمای حکومت، به چاپلوسی گفت: «ای خداوند جهان از بهر خدای این شوخ دیده را به صدقات گور پدر آزاد کن تا پیکارگر با کلوخ انداز بداند که سر خود را به نادانی شکسته است»، نیز مصداق دیگر این مطلب است.

نکته دیگری که از این حکایات سعدی برمی آید که عموماً شاه در تصمیمش بر کشتن یا عقوبت زبردستان عجز است که چنانکه گفتیم از تلون مزاج و مستی قدرت در اوست و هر چه هست زمینه را برای طرح مسأله گذشت به شکلی غیر مستقیم فراهم می کند یعنی اول باید خصوصیات شاه و قطب قدرت قدیم را از دید سعدی دانست و سپس به موضوع عفو پرداخت تا معلوم شود که این عفو چقدر سخت اتفاق می افتاده است؛ جایی که سعدی کار حکومتی و ندیمی سلطان را به سفر دریا مثال می زند که بیم سلامت و هلاک در آن مساوی است: «به دوستی پادشاهان اعتماد نتوان کرد و بر آواز خوش کودکان که آن به خیالی مبدل شود و این به خوابی متغیر گردد» (همان، ۱۷۳) و کم هستند شاهانی که چون هارون الرشید که به پسرش که قصد ریختن خون سرهنگ زاده ای دارد که دشنام مادر به او داده می گوید: «کرم آنست عفو کنی و گر نتوانی تو نیزش دشنام مادر ده نه چندان که انتقام از حد در گذرد و آنگاه ظلم از طرف ما باشد و دعوی از قبل خصم» (همان، ۶۵) و با اینکه عموماً نزدیکان به حسد یا

۱- البته سعدی معتقدست آنانکه خردمندند به دلیل آنکه اهل ظرافت و لودگی نیستند، معزولی را به از مشغولی می دانند که اگر به حلقه خاصان هم در آیند، چون از بطش شاه ایمن نیستند می گریزند. (همان، ۵۰)

آموزه عفو در گلستان سعدی ۱۵۵۱۱۱

غرض، آتش‌پیار معرکه می‌شوند (چنانکه این جماعت به زبان بریدن، دیگری به نفی و مصادره و... توصیه می‌کنند)، شاه مستقل عمل می‌کند و منصف است!^۱

گاه مغضوب با بیان امیدواری‌اش به عفو و بحث جایگاه مهمی که شاه دارد، ازو گذشت می‌طلبد چنانکه در حکایت قاضی همدان که با نعلبند پسری سرو سری داشت، می‌آید. شاه چون فهمید، با تنی از خاصان به بالین او فراز آمد و شنیده‌ها را محقق دید. قاضی گفت:

این دو چیزم بر گناه انگیختند بخت نافرجام و عقل ناتمام

گر گرفتارم کنی مستوجیم ور ببخشی عفو بهتر کانتقام

(همان، ۱۴۵)

البته شاه به دلیل آنکه قاضی از سر ناچاری و بیم هلاک، ازو عفو خواسته نپذیرفت. موکلان درو آویختند و قاضی فرصت یک سخن خواست:

اگر خلاص محالست ازین گنه که مراست بدان کرم که تو داری امیدواری هست

(همانجا)

ملک ازین لطیفه بدیع خوشش آمد ولی گفت: «محال عقلست و خلاف شرع که ترا فضل و بلاغت امروز از چنگ عقوبت من رهایی دهد» (همانجا). و دستور داد تا از قلعه به زیرش افکنند تا عبرت دیگران شود و سرانجام سخن قاضی باعث عفو او شد که: «ای خداوند جهان، پرورده نعمت این خاندانم و این گناه نه تنها من کرده‌ام، دیگری را بینداز تا من عبرت گیرم» ملک را خنده گرفت و از خطایش درگذشت و توجیهش برای متعندان که اشارت به کشتن او می‌کردند آن بود که:

هر که حمال عیب خویشتیند طعنه بر عیب دیگران مزیند

۱- شاه در حکایات سعدی قطب دانایی نیست و گاه به صراحت از سخافت عقلش می‌گوید چنانکه هارون الرشید چون ملک مصر مسلمش شد، مصر را به بنده سیاه پستی در غایت جهل سپرد و نشان بی‌عقلی‌اش آنکه «طایفه‌ای حراث مصر شکایت آوردندش که پنبه کاشته بودیم باران بی‌وقت آمد و تلف شد گفت پشم بایست کاشتن» (همان، ۶۸)

(همان، ۱۴۶)

چنانکه معلوم است این سخنان سخن آن قاضی مست نیست بلکه سخن حکیمانه و هشیارانه خود سعدی است و رد پای او در این دفاعیه‌های ظریف مشهود است و اگرچه در همه این حکایات، مجرمان با لطفه‌ای شاهان را به عفو می‌خوانند ولی در هر کدام، یکی از دلایل سعدی بر عفو و بخشش بازگو شده و سعدی حکایت را مجالی برای طرح بحث عفو و توصیه بدان کرده است.

- در حکایت بیست و چهارم باب اول هم رفتار شخص مغضوب باعث عفو او می‌شود چنانکه ملک زوزن به دلیل حرکتی ناپسند از خواجه نیک‌محرورش او را به زندان می‌افکند و چون حق‌شناسی او را در جواب ملک ناحیه دیگر که ازو دعوت به التفات و رفتن به دربار او می‌کند، می‌بیند، او را می‌بخشد و جالب اینکه خواجه هم شاه را درین سخط خطایی نمی‌بیند و آن را از تقدیر حق می‌داند که:

از خدا دان خلاف دشمن و دوست کاین دل هر دو در تصرف اوست

(همان، ۶۰)

تا باز به گوش ما بخواند که هر کسی ممکن است درین شرایط قرار بگیرد بنابراین چون از آینده خبر نداریم عفو بهتر است.

اضافه می‌کنم که طرح بحث عفو در باب سیرت پادشاهان بی تردید یک دلیل ظریف و تعمدی دیگر دارد و آن تفسیر این سخن است که «العفو عند القدره» تا اگر شاهی مخاطب سعدی است بداند که از چه رو چنین گفته‌اند؛ البته با توجه به قدرت مطلقه داشتن شاهان قدیم و نبودن آیین دادرسی و حقوقی به شیوه امروز، اهمیت و نکته‌سنجی سعدی در این مطلب نیز نشان داده می‌شود.

۲-۴-۳- عفو صفت جوانمردان و مردان خداست.

آموزه عفو در گمان سعدی ۱۵۷

گاه سعدی از زاویه امری معرفتی که مردان خدا به ریاضت بدان رسیده‌اند به عفو می‌پردازد چون حکایت آن درویشی که از خانه یاری گلیمی دزدید و به قطع دستش حکم دادند. آن یار گفت «هرچه درویشان راست، وقف محتاجان است» تا حاکم دست ازو برداشت: یعنی عفو درینجا به وساطت نیست، از بزرگواری درویش است؛ حاکم ازو خوشش می‌آید و می‌گوید: «خانه دوستان بروب و در دشمنان مکوب» (همان، ۷۷)

از کلام سعدی درین باب بر می‌آید که اصلاً عفو و گذشت و کرامت بر هر نامرادی و لغوی، از اخلاق درویشان است چنانکه حکایت آن عابد که بر مستی گذشت و جوان او را به عفو و گذشت خواند که «اذا مروا باللغو مروا کراماً»

متاب ای پارسا روی از گنهکار به بخشاینده در وی نظر کن

اگر من ناجوانمردم به کردار تو بر من چون جوانمردان گذر کن

(همان، ۹۳)

در نظر سعدی خرقة درویشان جامه رضاست و باید درین کسوت تحمل نامرادی کنند و عفو را نوعی پاکی از گناهان می‌داند یعنی گذشت با تواضع و رضا مناسبتی دارد.

گر گزندت رسد تحمل کن که به عفو از گناه پاک شوی

(همان، ۹۴)

۲-۴-۴- عفو تشبه به صفات حق و شکر نعمت اوست

سعدی در باب تأثیر تربیت، مشخصاً حکایتی را در مورد عفو دارد که بسیار قابل تأمل است و آن چنین است که صاحب نعمتی، دست و پای بنده‌اش را بسته عقوبت می‌کند؛ پارسایی می‌بیند و می‌گوید:

«ای پسر همچو تو مخلوقی را خدای عز و جل اسیر حکم تو گردانیده است و ترا بر وی فضیلت داده؛ شکر نعمت باری تعالی بجای آر و چندین جفا بر وی مپسند؛ نباید که فردای قیامت به از تو باشد و شرمساری بری.»

شبهه این تفکر که تفکر رایج سعدی در آثارش است، به شکلی موجز درین جمله آمده که «هر که بر زبردستان نبخشاید، به جور زبردستان گرفتار آید»

او را تو به ده درم خریدی آخر نه به قدرت آفریدی
این حکم و غرور و خشم تا چند هست از تو بزرگتر خداوند
(همان، ۱۶۱)

۲-۴-۵- گاهی عفو خطاست

نکته مهم دیگر در سخن سعدی آن است که گاه عفو را اشتباه بزرگی می‌داند از جمله در مورد ظالمان؛ می‌گوید:

«رحم آوردن بر بدان ستمست بر نیکان، عفو کردن از ظالمان جورست بر درویشان» (همان، ۱۷۲) یعنی سعدی با همه رؤوفت و مهربانی‌ای که دارد، گاه با اندیشه‌هایی جامعه‌شناسانه و کلی‌نگر، به دور از نگاهی احساسی، مسائل اجتماعی و مهم را می‌نگرد؛ وی جایی که گذشتن از کسی یا کسانی آسیبی جدی و جبران‌ناپذیر به جامعه می‌رساند، صبر بر ظالمان را خلاف می‌داند و شدت عمل را توصیه می‌کند و این را در توصیه‌هایش به حکام در مورد کارگزاران نیز می‌گوید:

مکن صبر بر عامل ظلم دوست که از فربهی بایدهش کند پوست
ریاست به دست کسانی خطاست که از دستشان دستها بر خداست
(همان، ۲۱۲)

اگرچه او حلم را برای شاه ضروری می‌داند ولی با واقع بینی به طمع دشمنان و ظالمان در صبر و لطف شاه هم توجه دارد که «دشمن به ملاطفت دوست نگردد بلکه طمع زیادت کند» (همان، ۱۸۸)

خیث را چو تعهد کنی و بنوازی به دولت تو گنه می‌کند به انبازی
چون توصیه‌های سعدی «چو فاصد که جراح و مرهم نه است» ترکیبی از نیش و مرهم است بنابراین:

پسندیده است بخشایش ولیکن منه بر ریش خلق آزار مرهم
ندانست آنکه رحمت کرد بر مار که آن ظلمست بر فرزند آدم
(همان، ۱۷۴)

نتایج مقاله

سعدی در آثارش به موضوع عفو به شکل ویژه و مجزا نپرداخته ولی در قصاید و مواعظ اشارات بسیاری به عفو کرده و پادشاهان را به مناسبت‌های مختلف به بخشش توصیه کرده است. او در بوستان نیز به طور پراکنده از عفو سخن گفته و حکایات بسیاری در گلستان وجود دارد که موضوع عفو در آن چشمگیر است؛ هرچند نه آن باب به عفو مربوط است، نه کل حکایت؛ این موضوع بیشتر در باب سیرت پادشاهان آمده است. موضوع عفو در بسیاری از حکایات گلستان نه از دید حقوقی بلکه از دید یک فضیلت اخلاقی مطرح شده است و هرچند سعدی از احکام حقوقی جرائمی که در آن حکایات از آن سخن گفته آگاه است ولی اغلب آن ماجراها به عفو مجرم ختم شده که نشان می‌دهد طرح موضوع عفو و توصیه به آن به عنوان فضیلتی اخلاقی در آنها برای سعدی از اهمیت بیشتری برخوردار است. با این توضیح در بررسی این موضوع در گلستان چند مطلب قابل توجه است: ۱- نقش واسطه و میانجی‌هادر عفو شاهان بسیار مهم است. ۲- گاه دفاعیه متهم یا مغضوب و نکته ظریفی که گفته باعث عفو او شده است. ۳- گاه سعدی از زاویه امری معرفتی به عفو نگریسته و آن را ضمن حکایاتی، صفت مردان خدا دانسته است چنانکه در باب تأثیر تربیت، ضمن حکایاتی عفو را تشبیه به صفات حق و شکر نعمت او معرفی می‌کند. با اینهمه سعدی به عنوان انسانی واقع بین گاه دور از احساسات، به مسائل اجتماعی و مهم نگریسته، معتقد است عفو در مورد بسیاری، آسیبی جدی و جبران‌ناپذیر به جامعه می‌رساند. او صبر بر ظالمان و تعلل در کیفرشان را جایز نمی‌داند و در این موارد شدت عمل را توصیه می‌کند.

۱۶۰ // دو فصلنامه مطالعات تمدنی / سال سیزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۷ شماره چهل و نهم

کتابشناسی

قرآن کریم

- نهج الفصاحه (پرتوی از پیام پیامبر). (۱۳۸۴). ترجمه علی کریمی فریدنی، تهران: نشر حلم.
- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم: موسسه فرهنگی طلیعه نور.
- دشتی، علی. (۱۳۸۰). در قلمرو سعدی، تهران: اساطیر.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغتنامه دهخدا، تهران: مؤسسه لغتنامه دهخدا
- حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۷۳). دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی، قاسم غنی، تهران: آروین.
- سعدی، مصلح الدین. (۱۳۸۹). کلیات سعدی، تصحیح محمد علی فروغی، تهران: امیرکبیر.
- سعدی. (۱۳۷۰). گلستان، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه.
- سعدی. (۱۳۶۹). بوستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). شاهنامه، بر پایه چاپ مسکو، تهران: هرمس.
- منوچهری دامغانی، احمد بن قوص. (۱۳۸۱). دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: زوار.
- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۶). مثنوی، تصحیح رینولد. نیکلسون، تهران: هرمس.
- مولوی. (۱۳۷۷). دیوان شمس، بر اساس تصحیح استاد فروزانفر، تهران: نگاه.
- نظامی، الیاس. (۱۳۸۷). خمسه نظامی، بر اساس چاپ مسکو، تهران: هرمس.
- هخامنشی، کیخسرو. (۲۵۳۵). حکمت سعدی، تهران: امیرکبیر.
- خادمی، روح‌الله. (۱۳۹۲). «بررسی مسائل فقهی و حقوقی در گلستان سعدی»، مقالات هفتمین پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی.